

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس یکصد و سی و پنج

سید محمد حسن حسینی طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایشاتشان به عنوان بصری فرمودند، فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾ این مطالبی که تا بحال گفتیم اینجا انسان را تازه به اولین درجه تقوی می‌رساند یعنی باعث می‌شود که انسان به حرکت در بیاید، آن مسیری را که در زندگی مقلدوار طی می‌کرد و بر اساس تقلید روز را به شب و شب را به روز می‌آورد، و با اعمال و کردار مکرر و تکراری عمر خود را به تباهی و هوسرانی و غفلت و جهالت و گیجی و گنگی می‌گذرانید الآن تحولی در او پیدا شده است.

این ملخص کلام امام صادق علیه السلام است، با توجه به این مطالب، تازه از حالت گیجی و بیهوشی در آمده و نه اینکه به مقصد رسیده است، تازه از حالت منگی و وضعیت تکرار مکررات بیرون آمده و فهمیده دنیا و عقبی چه خبر است، آخرت و باطن و حقیقت عالم تکوین تازه برای او روشن شده، و پی برده در پس این ظواهری که روز و شب با آنها اشتغال دارد، در ارتباطات و رفت و آمدها و معاشرتهای خودش، در زد و بستها جز این چیزی را احساس نمی‌کرد، اما تازه فهمیده یک خبری هست، اینجا یک ظاهریست، ظاهر گول زننده و جاذبیست، ولی باطن مسئله، حقیقت مطلب، ناموس عالم خلقت، جوهره عالم تکوین مطلب دیگریست که باید از این ظاهر آن مقصد را در نظر بگیرد و دل خود را در گرو این ظاهر قرار ندهد.

اگر قصد مسافرتی دارد از این دیدن اعلانیها و تابلوها مسیر خود را مشخص کند نه اینکه بایستد، نگاه کند تابلو را متر کند، خط تابلو را ببیند، ماشین را یک کناری نگه دارد، و بعد نگاه کند ببیند رنگ این تابلو چیست، خب رنگش سبز است، یک خط هم وسطش نوشته شده مقصد به فلان شهر از کجا هست، به چه سمتی هست، بعد بیاید نگاه کند و ببیند حالا این تابلویی که در کنار جاده هست، جنسش از آهن است یا فرض کنید که چوب است، از چدن است، از آلومینیوم است یا فرض کنید که آلیاژ دیگریست، استحکامش چقدر است؟ کیفیت قرار گرفتن و مهندسیش روی زمین چگونه است؟ آیا در برابر باد مقاوم است یا مقاوم نیست...؟ بابا شب شد این هنوز ایستاده دارد تابلو تماشا می‌کند. این باید تا شب که می‌شود به فلان مقصد برسد، اگر نرسد دیگر فرصت از دست رفته و تمام شده است، نگاه کردن به تابلوی راهنمایی، تابلویی که در

جاده هست، فقط برای این است که یک نگاه کنی و دیگر نگاه دوم را نکنی، بلکه به جاده نگاه کنی! یک نگاه به این سمت تمام شد، نه اینکه ماشین را کنار نگه داری، نمی دانم تابلو را قد بکشی...

آن دفعه خدمت رفقا عرض کردم، یک دفعه ما در کتاب فروشی رفته بودیم کتاب بخیریم که نگاهمان افتاد به سفر به مکه، گفتیم خب طبعاً حالا طرف رفته یک مطالبی و اسراری بدست آورده، و حالاتی پیدا کرده، آمده اینها را در کتاب می نویسد، بسیاری افراد می روند مکه، سفر نامه می نویسند، ما این کتاب را گرفتیم، دیدیم تمام وقت این بنده خدا در آن چهارده روزی که در مکه بوده است، مسجد الحرام را و جب کرده، چند و جب طولش و عرضش است، نمی دانم دقیقاً این کعبه چند سانت، حتی نوشته بود که چند سانت و چند میل این طول و عرض کعبه است، به جای اینکه تمام ذکر و فکرت متوجه تکبیر و تحلیل باشد، ببینید در اینجا چه کسی آمده و قدم گذاشته، فکرت را متوجه این کرده ای که کعبه چند سانت است، چند متر است، خب به تو چه مربوط است، مگر از تو خواسته اند که ببینی چند متر و چند سانت است.

این فرد تمام ذهن و فکرش متوجه ظاهر است، و به اندازه سر سوزنی از آنچه که نصیب بقیه می شود گیر این فرد نیامده، و این به آن مطالب نرسیده، فقط نگاه کرده ببیند که این مناره ها تا کجا بالا رفته، و این اشیائی که در این ساختمانها مصرف شده، از چه جنسی بوده است، درست شد، این مطلبی را که خدمت رفقا عرض می کنم، مطلب بسیار مهمی است، یکی از مطالب بسیار دقیق سلوک و حرکت انسان از عالم ظاهر به عالم باطن و از عالم اعتبار به عالم حقیقت است، این یک مثالش است، ما اگر بخواهیم زندگی خودمان را یک به یک بررسی کنیم، می بینیم مثل همین سفر مکه است چندان با این مطلب تفاوت ندارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: این مطالبی را که تا بحال من به تو گفتم این مسئله عبودیت، رسیدن به حقائق، کنار گذاشتن اعتبارات و باز کردن چشم به آنچه را که افراد عادی چشمانشان بسته است، این مطلبی است که انسان جایگاه خودش را در این عالم پیدا کند و توقعی را که خدای متعال از او در این عالم دارد بفهمد و موقعیت خودش را هباً منتوراً بر باد نهد، استعدادی را که خدای متعال در او قرار داده است آن استعداد را به اعمال و رفتار کودکانه مصرف نکند، حال تازه رسیده به اول راه و باید از این به بعد حرکت کند و راه برود، آن مطالب را یک به یک هر ساعت به ساعت و هر دقیقه به دقیقه باید پیاده کند، این است مطلب، فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقْوَى، اولین درجه تقوی عبارت است از این مسئله که انسان جایگاه خودش را پیدا بکند، تا انسان متوجه نشود کیست و چیست نمی تواند آن سرمایه ای و جوهره ای را که پروردگار در انسان قرار داده را بکار ببندد، هزار سال این در و آن در بزند نمی تواند آن راه و مسیری را که باید آن مسیر را طی کند و بتواند در آن مسیر قدم بگذارد، اول باید بداند چه استعدادی دارد، چه فرقی با سایر موجودات دارد و چه خصوصیتی خداوند در او قرار گذاشته است.

دائماً مرحوم آقا رضوان الله علیه این مطلب را به افراد توصیه می‌کردند، قبل از اینکه توقعی داشته باشیم، مطلبی را بخواهیم تقاضا کنیم، و نسبت به مطالب حرکتی داشته باشیم، قبل از آن باید به حقایقی که در اطراف ما قرار گرفته، و مسائلی که در پیشاپیش ما قرار دارد و موقعیتی که در یک همچنین وضعیت برای ما وجود دارد، نسبت به این مسئله آگاه و مطلع بشویم، نمی‌تواند کسی یک مسیری را انتخاب کند و در آن مسیر حرکت کند، بدون اینکه از وضعیت آن راه خبر داشته باشد، از میزان و کمیت مسافت اطلاع داشته باشد، و از خطرات و موانعی که ممکن است برای او در این راه پیش بیاید بی‌اطلاع باشد و از طرفی نسبت به استعداد خود، وسیله نقلیه خود و امکاناتی که در اختیار دارد، بی‌خبر باشد، حرکت کردن با یک همچنین وضعی بلاهت و غیر عقلانیست، لذا می‌فرمودند که بهتر است انسان قبل از اینکه پا به سلوک بگذارد و مسائلی را بخواهد توقع داشته باشد میزان همت خود و استعداد خود را و میزان کشش خود را در نظر بگیرد که تا چه میزان می‌تواند نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد، عرض کردم خدمت رفقا، سابق یک نفر آمده بود پیش ایشان، البته این مطالبی را که الآن خدمتتان عرض می‌کنم با آن بحثی که در نظر داشتیم امروز انجام بدهم بی‌تناسب نیست، به عنوان مقدمه شاید بشود تلقی بشود، حالا با خداست که تا چه حد موفق بشویم یا بقیه مطالب برای دفعات بعد باشد.

بعضی‌ها موقعیت و وضعیت خود را درست درک نمی‌کنند، آن میزان اهتمام و جدیت خود را نسبت به مطلب درست درک نمی‌کنند، حالت انبساط موقتی و اهتمام و حرارت حالی و غیر مستمر و حالت کشش و شوق موقت، آنها را بر آن وامی‌دارد که توقع مطلبی را بکنند که بیش از این اهتمام، استعداد، کشش، رعایت، همت، کوشش و حرارت می‌طلبد. لذا بهتر است انسان همیشه موقعیت خود را ارزیابی کند، پیغمبر جمله‌ای دارند، این جمله به بقیه ائمه علیهم السلام هم نسبت داده شده است، می‌فرمایند تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة، یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت کردن اهمیتش در نزد پروردگار بیشتر است، خدمت رفقا عرض کردم دلیل این مسئله چیست، دلیلش این است که عبادت فقط تکرار یک افعال مکرر است، انسان عملی را انجام می‌دهد، نماز را می‌خواند، خیلی هنر داشته باشد معانی این عبارات و اذکار و آن چه که در نماز می‌گوید بداند، بالاتر از این که کاری انجام نمی‌دهد، خیلی هنر بکند از ورود افکار و خطورات در هنگام نماز جلوگیری کند، خیلی هنر بکند، رعایت استحباب و مسائل ظاهر و انگشتر و مسواک کردن را نمی‌دانم شانه کردن محاسن، سجاده انداختن و بر تربت نماز خواندن و تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را انجام دادن و اینها را انجام بدهد.

امروزه که دیگر بعد از نماز بجای تسبیحات چیزهای دیگر می‌گویند، یکی از کارهایی که بین ما مرسوم است این است که بعد از نماز رو می‌کنند به همدیگر و مصافحه می‌کنند، این بدعت است! ما در

نماز یک همچنین چیزی را نداریم، آنچه که در نماز است این است که پس از نماز انسان باید سجده شکر بجای بیاورد، مستحب است، و بعد از سجده شکر بلافاصله بدون اینکه حتی یک کلمه صحبت بکند، باید تسبیحات حضرت زهرا را انجام داد، و تسبیحات حضرت زهرا بعد از نماز در لسان روایات در حکم تتمه نماز ذکر شده است، یعنی مثل اینکه همان حمد و تشهد و آن ادامه پیدا می‌کند و به تسبیحات حضرت زهرا باید برسد، اگر بین نماز و بین تسبیحات کسی چیز دیگری بگوید دیگر آن تسبیحات ثواب خود را ندارد، با همان حال باید بگوید، نه اینکه بلند شوید یک حرفهای دیگر بزنند وقتی که تمام شد بعد از پنج دقیقه، ده دقیقه دیگر شروع کند به تسبیحات گفتن، یعنی خدای متعال خواسته است همان حال نماز و توجه قطع نشود و نباید قطع بشود، چطور اینکه اگر کسی در موقع نماز به سمت راست یا چپ حرکت کرد یا صحبت کرد نمازش باطل است، مگر اینکه برای کار ضرورت آن هم در حدی که از قبله منحرف نشود، فرض کنید که بچه‌ای در خطر است، می‌خواهد دست بزند به یک چیز خطرناکی، ضرری می‌خواهد متوجهش بشود، انسان به اندازه چند قدمی فقط می‌رود و او را مانع می‌شود و بعد ادامه می‌دهد، اما اگر صحبت بکند یا خنده غیر متعارف بکند، یا اینکه رو را از قبله برگرداند موجب بطلان نماز است. چرا موجب بطلان نماز است؟ خدا که بی‌خود حکم را وضع نمی‌کند، دلیلش این است که آن حال توجه که لازمه مواجه انسان است با مقام پروردگار به واسطه افعال غیر مناسب با نماز منقطع می‌شود، وقتی منقطع شد، باید نماز را دوباره بخواند، همینطور راجع به تسبیحات حضرت زهرا، سلام الله علیها، حال بعد از نماز رویشان را می‌کنند به این طرف، آقا قبول باشد، خوب قبول باشد چیست، به تو چه مربوط است قبول باشد یا قبول نباشد، دست به این می‌دهند قبول باشد، دست به آن می‌دهند آقا قبول باشد، پشتشان را می‌کنند به عقب آن دو تا صف آن دورتر، تو هم بیا جلو، قبول باشد، قبول باشد چیست! ملائکه می‌فهمند این نماز قبول است یا نه، به تو چه ربطی دارد قبول است، بعد از نماز بلافاصله بهتر است انسان سجده شکر بجای بیاورد و بعد از سجده شکر شروع کند تسبیحات را گفتن، این چیزی است که ما در روایات داریم، و دستور اولیاء خدا همین است، مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه به من فرمودند فلانی آن سالکی که نماز بخواند و تسبیحات حضرت زهرا را انجام ندهد نماز نخوانده است، حالا فهمیدید مسئله کجاست، آن وقت می‌گویند اینها اهل ولایت نیستند، آن سالک نماز نخوانده! درست شد، اینها رسم و رسوماتی است که در میان عوام به شکل بدعت درآمده است.

و وظیفه عالم این است که از این موارد جلوگیری کند، نماز که انسان می‌خواند باید توجهش به خدا باشد نه غیر خدا، تمام آنچه که غیر خداست همه را باید زیر پا بگذارد، و وقتی نماز تمام شد حال نماز را ادامه بدهد و بعد از نماز صحبت نکند، هر صحبتی می‌خواهد باشد، دست ندهد، احوال پرسى نکند، قبول باشد و قبول نباشد نگوید به این فرد و آن فرد دیگر. به سجده برود تسبیحات را بگوید بعد مشغول تعقیبات

بشود، تا نماز تمام می‌شود، انگار دیگر غل و زنجیر را از گردن در آوردیم و رها کردیم، هر چه دلمان می‌خواهد دیگر می‌گوییم، چپ و راست و بالا و پایین و، یک فحش به این و یک فحش به آن.

مسئله به این نحو نیست آقا! خدا دوست ندارد انسان فقط آن حال را در موقع نماز داشته باشد، چرا در ماه مبارک رمضان آن حال توجه برای شما پیدا شد، چون موقعیت ماه مبارک رمضان اقتضاء کرده است که در یک همچنین وضعیتی حال و روحیه شما تغییر پیدا کند، حال ماه شوال که شد ما باید تمام آنها را کنار بگذاریم، تمام آنچه را که در ماه رمضان یافتیم همه را فراموش کنیم یا نه، در ماه شوال باید ادامه بدهیم، در ماه شوال باید نگذاریم آن میهمان که در ماه رمضان در قلب و ضمیر و نفس ما جای گرفته است خداحافظی کند و بیرون برود، آن را نگه داریم، به چه نحو نگه داریم؟ آن رعایتی را که در ماه رمضان هست آن رعایت را در ماه شوال هم انجام بدهیم، از هر هفته یک روز آن را روزه بگیریم، دو روز آن را روزه بگیریم، حداقل آن را که فرمودند روزه داشته باشیم، در ماهی سه روز، توجه خود را همانطور که در ماه رمضان بیشتر کردیم آن توجه را بیشتر کنیم، این را می‌گویند پذیرایی از میهمان الهی، این حالی که در ماه رمضان، این حالی که در هنگام نماز برای انسان حاصل می‌شود، میهمانی است که از ناحیه پروردگار به واسطه ملائکه برای ما حاصل شده است، شما آن حالی را که در موقع نماز پیدا می‌کنید از منزل خاله‌تان که نیآورده‌اید، آن توجهی که در موقع نماز می‌کنید باعث می‌شود ملائکه از عالم قدس بر وجود شما نزول پیدا کنند، همانطور که بر وجود انبیاء نزول پیدا می‌کردند، همانطور که بر وجود اولیاء نزول پیدا می‌کردند، یعنی همان قسم که جبرائیل بر وجود پیغمبر نزول پیدا می‌کند در موقع نماز همان جبرائیل می‌آید بر وجود ما، منتهی ضعیفتر، ضعیفتر، ضعیفتر، پایتتر، آن در موقع نماز که پیغمبر از جبرائیل هم آن مسئله‌اش بالاتر است، جبرائیل کجاست، آن مثالی که زدیم خب نسبت به سایر انبیاء است، ولی راجع به پیامبر و راجع به ائمه علیهم السلام و همینطور راجع به اولیاء خاص از شیعیان امیرالمؤمنین در موقع نماز حتی ملائکه مقرب مثل جبرائیل نمی‌توانند حال آنها را در موقع نماز درک کنند، نمی‌توانند اصلاً درک کنند، اینها مال ماست، اینها فرض کنید که حالا مراتب پایین تر آن مال ما و آنهایی که دارای مراتب بالاتر هستند به تناسب حال خودشان، تا اینکه به مرتبه‌ای می‌رسد که حتی بالاترین ملائکه مقرب که اینها نازل کننده اسماء کلیه پروردگار و صفات کلیه پروردگار هستند در قلوب، آنها از ادراک حال بنده با خدا عاجزند، پس چطور می‌توانند نزول پیدا کنند، چطور می‌توانند اضافه کنند، آنجاست که دیگر خود ملائکه از وجود این مصلی بهره می‌گیرند، جبرائیل می‌آید بهره می‌گیرد، این مربوط به ما نیست، حالا انشالله خدا قسمت کند، ما که بخیل نیستیم انشالله خدا هم که عاجز نیست،

فیض روح القدس از باز مدد دگران هم بکنند آنچه مسیحا

بله نه از خدا ناتوانی و بخل است، و نه آنچه را که وعده داده‌اند اختصاص به بعضیها دارد، نه، آن اختصاص به بعضی ندارد و لکن همت می‌خواهد، همت.

در موقع نماز انسان آن حال خود را باید ادامه بدهد، بعد از نماز سرش را این طرف و آن طرف نباید بکند، همانطور سرش باید پایین باشد به سجده برود، سجده شکر بجای بیاورد، بعد بلند شود و تسبیحات حضرت زهراء سلام الله علیها را بگوید و بعد مدتی بنشیند حالا یا قرآن بخواند یا به تفکر پردازد، لازم نیست انسان حتماً چیزی بخواند، یک قدری تفکر و یک قدری در خود بودن و بعد از یک مدتی چند دقیقه‌ای، آن موقع بلند شود و برود به کارش پردازد، آن وقت ببیند این نمازش چه اثری دارد و نمازهای دیگر چه اثر دارد، درست، حالا، شما فکر این را داشته باشید و این را در نظر بگیرید، که اگر آنچه را که بین عوام متعارف و متداول است، آن قسم انجام بدهیم و به آن کیفیت عمل بکنیم، چه نتیجه‌ای برای ما حاصل خواهد شد، امروز، فردا، پس فردا، هفته دیگر، یک ماه دیگر و یک سال دیگر و سال دیگر به دو سال دیگر، بعد هم می‌گویند بفرمایید، نگاه می‌کنید در خود می‌بینید هیچ تغییر نکرده اید، افکارمان همان افکار پنجاه سال پیش است و فرقی نکرده است، حالتان همان حالت پنجاه سال پیش است، زمان بیست سالگی و سی سالگی، بیست و پنج سالگی تفاوت نکرده، بله، ظاهرمان عوض شده، موهای سیاه، سفید شده است، آن چهره شاداب تبدیل به شکستگی و اینها شده است، آن قدرت و توان جای خود را به ضعف و فتور گرفته، اینها حالات ظاهر، اما در حال باطن چه، حال باطن هیچ فرقی نکرده، اگر بدتر نشده باشد، هیچ تفاوتی نکرده

چرا نکرده، چون کارهای ما تکراری بوده، شما یک نوار را بگذارید برسد به آخر، دوباره برش گردانید از اول دوباره برسد به آخر، دوباره برش گردانید برسد به آخر، صد مرتبه، یک نماز درونش ضبط کنید، بعد این نوار را بگذارید تا آخر، این نوار چقدر به کمال می‌رسد، هیچ! کمالش این است که فرسوده می‌شود، از آن جرمش کم می‌شود، صد دفعه دویست دفعه بگذارید یک دفعه پاره می‌شود، این فائده نماز خواندن جناب نوار است، جناب ضبط صوت است، این است، آن نمازی که ما می‌خوانیم با این وضعی که می‌خوانیم درست مثل همین است، هیچ تفاوتی نمی‌کند، فقط یک اسقاط تکلیف ظاهری است، همین و بس.

دیگر هیچ چیز مترتب بر او نمی‌شود، غلوی بر مسئله نمی‌افزاید، انقطاعی به واسطه این نماز نسبت به دنیا و ماسوی الله پیدا نمی‌شود، تعلقی که نسبت به دنیا و ذخائر دنیا داریم به واسطه این نماز آن تعلق کم نمی‌شود، و اضافه بر این دل خوش به اینکه تکلیف را انجام داده‌ایم و از عهده آنچه را که پروردگار بر ما مقرر کرده در آمدیم، دلمان هم تازه خوش است و خیلی هم سر حال، ولی یک مدتی که گذشت، یک چند سالی که گذشت، همین که می‌بینیم دیگر مسئله دارد به آخر می‌رسد، پرونده دیگر دارد به صفحات آخر می‌رسد، عجب، آن چه شد؟ این چه شد؟ این چه دنیایی بود که ما طی کردیم، آمدیم و کودک بودیم و بزرگ بودیم و رشد پیدا کردیم و ازدواج کردیم و کار و کاسبی و بعد هم الآن داریم می‌میریم، این چه شد، این چه شد را از الآن به فکرش باشیم، آنی که باید در موقع هفتاد سالگی و اینها اگر در این دوره زمانه سن انسان حالا برسد به آن موقع، آنی که باید در آن موقع گفته بشود الآن باشد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید

این اعمالی را که مردم دارند انجام می‌دهند تصوّر نکنند اینها در مقام تقوی قرار گرفته‌اند، نه، اینها دارند یک کارهای مستمر را انجام می‌دهند، یک کارهای عادی و به یک کیفیتی که خب اگر هم انجام ندهند خلاف عادت است، نسبت به آنچه را که انجام می‌دهند پیگیر نیستند، دنبال نمی‌گردند، آن فرد عامه از اهل تسنن که دارد نماز می‌خواند، وقتی که می‌گوید اَشْهَد اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰه وحده لا شریک له و اَشْهَد اَنْ مُحَمَّدًا عبده و رسوله، اینی که بعد می‌گوید اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد به خود فکر نمی‌کند، چرا به جای اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد نیامده اللّٰهم صل علی محمد و علی ابی‌بکر و عمر، چرا نیامده در نماز، چرا به جای ابوبکر و عمر و آن بقیه و خلفاء اسم آل محمد آمده، نمی‌آید به این فکر کند می‌داند، ولی نمی‌رود دنبال و پیگیری کند، تو که می‌دانی نماز از اوجب واجبات است، از ضروریترین ضروریات است، تا بحال با خودت فکر کرده ای؟ ای برادر عامی، ای برادر عامه و اهل تسنن که چرا بجای اسم آن چه عرض کنم، افرادی که بعد از پیغمبر آمدند و خلافت امیرالمؤمنین را غصب کردند با آن وضعیت و کیفیت، چرا بجای آل پیغمبر اسم آنها در نماز نمی‌آید، مگر آنها بهترین صحابه نیستند به قول شما، بله دیگر جناب ابوبکر جناب عمر، جناب عثمان در مرتبه چهارم هم کرم الله وجهه، علی کرم الله وجهه، خیلی خب امیرالمؤمنین که رفت در مرتبه چهارم، کرم الله وجهه، آن سه نفر هم که آمدند در مرتبه اول، چرا خدا نگفته اسم اینها را در نماز بیاورید، چرا گفته اسم آل پیغمبر، آل پیغمبر هم که چه کسی بود، خودتان هم که می‌گویید که علی و حضرت فاطمه زهرا، آنها بودند، خودتان که در کتابهایتان، چرا به آنچه را که در خود نماز دارید می‌گویید پیگیر نیستید، چرا به او فکر نمی‌کنید، مگر شافعی در این باره نمی‌گوید کسی که صلوات بر شما آل پیغمبر نفرستد مانند این است که اصلاً نماز نخوانده، خب تو که یک همچنین حرفی را می‌زنی، تازه باز هم شافعی بهتر از بقیه است، آن وضعیش بهتر است، تو که یک همچنین حرفی را می‌زنی پس چرا در مقابل امام صادق دکان و دستگاه باز می‌کنی، تو که یک همچنین مطلب را می‌گویی باز هم خیلی شافعی بهتر است نسبت به بقیه، تمام آنهایی که بر علیه تشیع و اینها هستند، آنها از همین حنفی‌ها هستند، همین، آن شافعی‌ها باز خیلی نسبت به مکتب اهل بیت نزدیک‌ترند، خیلی نزدیک‌ترند، محبت اهل بیت در پیروان شافعی بیش از سایر فرقه‌های مخالف هست، شما که همچنین مطلبی را می‌گویید، خب چرا نمی‌آید دنبال، چرا پیگیر نمی‌شوید، آن وقت این نماز، حالا فرض بکنید افراد عادیشان و عوامشان آنها یک همچنین مطلبی را متوجه نشوند، ولی آن امام جماعت، آن عالم، آن کسی که الآن دارد این را می‌خواند، چرا نمی‌رود این قضیه را پیگیری کند، پس دارد به خودش هم دروغ می‌گوید، به خدا هم دارد دروغ می‌گوید، نمازی را هم که می‌خواند پس دروغ است، تمام کارهایی را که انجام می‌دهد دروغ است، آن گردش صدا و لحن و صوت و بالا و پایین بردن و زیر و زبر و اینها همه دروغ است.

لذا شما به نماز آنها نگاه می‌کنید، می‌بینید نماز دارد می‌خواند ولی کدورت دارد از دهانش می‌آید

بیرون، و این را هم رفقا بگویم خدمتتان این فقط اختصاص به آنها ندارد، ملاک کلی است، دلیل و علت همیشه کلی است، من هم ممکن است همینطور باشم، مانند من هم ممکن است همینطور باشد، گرچه خود را شیعه بدانیم و گرچه خود را بدنبال مکتب اهل بیت بدانیم.

مهم این است که در قبال آنچه که می‌گوییم آیا ایستاده‌ایم یا نه؟ در قبال آنچه که به او باور داریم، باور را اعمال می‌کنیم یا نه، اگر نکنیم مثل همانیم، مگر خدمتتان عرض نکردم، بسیاری از افراد، اینها وقتی که صحبت می‌کنند از کیفیت لحن آنها و صحبت آنها انسان می‌تواند بفهمد چقدر این شخص خلوص دارد و چقدر این شخص غرض و عناد دارد، حرف از خدا می‌زند، ولی خدای واژگون از زبان او بیرون می‌آید، نه خدای واقعی، خدا، امام و پیغمبر را وسیله برای گذراندن امور خودش قرار داده است، روایات امام صادق علیه السلام را وسیله برای حفظ موقعیت خودش و حفظ شخصیت خودش قرار داده است، دیگر آن روایتی که از دهان او بر آید آن نور نیست، آن تبدیل به ظلمت می‌شود، عوض می‌شود، واژگون می‌شود، صورت ملکوتی آن کلام تغییر پیدا می‌کند، ایراد از امام صادق نیست، اشکال از امام نیست، کلام امام وحی است، کلام امام نور محض است، کلام امام حقیقت مطلق است، مطلق.

تنها کلامی که حقیقت مطلق است و تا روز قیامت به اندازه سر سوزنی از علو شأن و ارتفاع موقعیت و مقام و عظمت مفاهیم او کم نمی‌شود فقط کلام امام علیه السلام است، فقط امام معصوم علیه السلام است که کلام او نور محض است، در هر جا ما باید کلام او را فقط تابلو قرار بدهیم، وقتی کلام امام سجاد است نوبت به کلام بنده نمی‌رسد، آقای فلان بالای منبر این حرف را زد، خوب این حرف را زد که زد، آقای فلان اینجا این را گفت، بنده یک همچنین کلام گفتم، شما باید این حرف من را در خانه‌هایتان بزنید، نخیر! بزنید خلاف کردید، اگر آن مطلب مورد نظر شما از میان روایات اهل بیت علیهم السلام باشد و ما نگوییم، به اهل بیت خیانت کردیم، به اهل بیت خیانت کردیم، چرا؟ چون ما بدنبال مکتب اهل بیت هستیم، نه شما بدنبال بنده، اگر بدنبال من باشید همه مشرکید، اگر شما که الآن دارید به مطالب من گوش می‌دهید و دارید این مسائل را در نظر می‌گیرید بخواهید کلام مرا به عنوان لوح و به عنوان یک مطلب مهم، بخواهید در منزلتان، در دفترتان و در محل کارتان بزنید، اگر این کار را بکنید به ائمه علیه السلام خیانت کردید، چرا؟ چون حرفی را که من می‌زنم اگر در آن صدق باشد مال آنهاست، مال من نیست، من هم مثل شما، اگر مثل شما باشیم. اگر، کلام مال من نیست، چرا فخرش را من بفروشم بر سر شما، چرا افتخارش را من بخواهم بکنم، این نمک‌شناسی نیست؟ این نمک به حرامی نیست؟ شیعه باید چه باشد، شیعه باید بداند که تابع کیست، و در چه مکتبی دارد حرکت می‌کند، و حقیقت را از مجاز تشخیص بدهد، اعتبار را از واقع باید تشخیص بدهد.

من و امثال ما همه اعتباریم، همه افراد در دنیا همه اعتبارند، همه ما گذرا هستیم، یک روز می‌آییم، یک روز می‌رویم، خاک هم می‌ریزند فراموش می‌کنند، تا هفت می‌آید و دو تا هم فاتحه می‌خوانند بعد هم

خدا حافظ شما، تمام شد، آنی که باقی می ماند و مرگ و حیات ندارد، امام رضا است، آن امام سجاد، امام مجتبی، امام زمان است، اینها هستند که مرگ و حیات ندارند، ما یک روز می آییم و یک روز می رویم، خیلی بخواهیم هنر بکنیم، حالا ادعاً یک اسمی از تشیع بر خود بگذاریم و خودمان را دنبال آنها بخواهیم قلمداد بکنیم، و همینطور بیایم پایین در مرتبه بعد اگر انسان به یک بزرگی منتسب باشد باید متوجه باشد که آن ولی نعمتهای خود را فراموش نکند، یک وقتی فراموش نکند که در کجا بوده و این مطالب از کجا آمده، در مقام تظاهر این نکات را در نظر بگیرد، بزرگان آنهایی که زحماتی را کشیدند و از این دنیا رفتند، انسان خدایی نکرده نباید آن مسائل را از یاد ببرد، و الاً به همان کفران نعمت دچار می شود، تفاوتی نمی کند.

امام علیه السلام می خواهد بفرماید ای عنوان این مطالبی را که تا به حال به تو گفتیم یک مقداری فہمت، درکت بالا رفت، یک مقداری فہمیدی عالم و دنیا دست چه کسی است؟ متوجه شدی که آن سرنوشتی که برای بقیه هست برای توی عنوان هم پیش خواهد آمد، به قول معروف این شتری است یک روز در خانه ما هم می خوابد، اینها را همه ما فہمیدیم، خب حالا که فہمیدیم، همینطور دست روی دست بگذاریم و خیلی خوب، بسیار خوب، نه! فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى، این تازه اول درجه تقواست، اگر در نظر رفقا باشد عرض کردم که تقوا مراتبی دارد، در میان عوام مصطلح است که تقوا را مساوی با زهد می دانند، کسی که متقی است یعنی کسی که زاهد است، البته ممکن است انسان به یک استعارات و به یک تعابیری، تلمیحاتی بتواند مصادیقی از تقوا را برای زاهد - حالا آن زاهد کیست بماند - آن روشن خواهد شد، پیدا بکند.

شخص متقی یعنی شخص زاهد، کسی که زهد دارد، زهد یعنی چه؟ یعنی کسی که تعلق به دنیا ندارد، نسبت به دنیا بی تفاوت است، آن اہتمامی که بقیه دارند در کارهای خودشان در امور روزمره خودشان در مسائل دنیوی آن اہتمام در این شخص نیست، خب حالا ببینیم این تعبیر و اصطلاحی که برای تقوا هست، این اصطلاح واقعاً همینطور است، یا اینکه تقوا ممکن است دارای معنا و مفہوم بالاتری باشد.

آنچه را که ما تشخیص می دهیم و از ظاهر افراد می فہمیم و به عبارت دیگر به یک تشخیص عامیانه ما بسنده می کنیم این است که هر کسی که نسبت به مسائل دنیوی بی تفاوت باشد یا کم توجه باشد، لباسش لباس نامنظمی باشد، لباس تمیزی نباشد، مثلاً حالا یک لباسی بپوشد که ده سال هم پوشیده، پانزده سال هم پوشیده، حالا کثیف هم باشد موردی ندارد، عیب ندارد، بله دیگر از بالا و پایینش هم هرچه رفت بالا و آمد پائین آنها هم که خب دیگر جزئش است، وقتی که قرار باشد که منطق منطق عامیانه باشد، دیگر اینها هم جزء زهد به حساب می آید، کسی که لباسش کثیف باشد، کسی که فرض بکنید کفشش یک متر جلوتر از خودش حرکت بکند، کسی که در غذا و در کیفیت شرب و اینها به غذاهای بی توجه و اینها رغبت داشته باشد، مثلاً فرض کنید نان و پنیر بخورد، نان و سیب زمینی و یا نان و پیاز بخورد و امثال ذلک. کسی که فرض بکنید منزلش یک منزلی باشد محقر و خیلی بسیط و این فرد در میان عوام به فرد زاهد اطلاق می شود می

گویند این زاهد است نسبت به مسائل دنیوی بی‌توجه است. نسبت به امور دنیا بی‌رغبت است، ولی واقعا مطلب همین طور است؟

چه بسا ممکن است آن فردی که به یک همچنین اموری اشتغال دارد توان رسیدن به بالاتر را ندارد اگر داشته باشد، چرا؟ می‌رود، قدرت ندارد! نسبت به بعضی از مسائل بی‌توجه است چون اصلا توانش را ندارد، نسبت به لباس بی‌توجه است چون اصلا از نظر نظافت و از نظر فرهنگ نظیف بودن یک هم چنین فرهنگی ندارد خیلی‌ها هستند و این هم یک مطلبی است که باید به آن دقت کرد، در اسلام به نظافت چه قدر تأکید شده است، چه قدر واقعا به این نظافت تأکید شده و حالا ما اصلا نظافت را یک امر غیرعبادی تلقی می‌کنیم. اگر آن کسی فرض بکنیم که ده ماه لباسش را نشسته باشد آن فرد یک فردی است که زاهد است. گرچه سایر افراد متأدّی و ناراحت بشوند از او! افرادی که می‌ایند در مجالس عمومی شرکت می‌کنند باید اینها خودشان را نظیف کرده باشند، عطر بزنند لباس مناسب باید بپوشند. در روایت داریم از رسول خدا که فرمود اذیتی را که به واسطه بوی لباس کسی نصیب برادران مؤمن می‌شود ملائکه او را لعنت می‌کنند، این چه مسجد آمدنی است که باعث اذیت افراد دیگر بشود اگر یک همچنین فردی بخواهد در یک مجلسی شرکت بکند که مجلس، مجلس کذائی است، با این لباس می‌رود با این کیفیت می‌رود!

خود رسول خدا یک سوم درآمد خود را صرف عطر می‌کردند یعنی یک سوم، خیلی بالا است! رقم بالائی است که، حالا چه داشتند چه نداشتند، یک سوم درآمد مصارف پیغمبر صرف عطر می‌شد، وقتی که در کوچه‌ها عبور میکردند از بوی بدن پیغمبر تا چند متر همین طور افراد احساس میکردند که پیغمبر از اینجا گذشته است و می‌گفتند این عطر، عطر پیغمبر است و این نه این که فقط آن جنبه، بلکه آن جنبه ملکوتی نفس خود پیغمبر بود حالا آن یک مطلب دیگری است، ولی همین عطر ظاهر!

خب به کدام یک از این مسائل ما توجه می‌کنیم در حالتی که اینها را ما زهد می‌دانیم، آن کسی که به خودش نرسد و به هر کیفیتی بخواهد باشد و مؤمنین هم از دست او متأدّی بشوند این می‌شود فرد زاهد، نخیر! باید انسان عطر استعمال کند، البته زن اگر از منزل بیرون می‌آید نباید عطر استعمال کند، اگر در موقعیتی قرار می‌گیرد که ممکن است مرد از کنار او بگذرد استعمال عطر اشکال دارد، بله او هم باید در مجالس عطر استعمال کند آن هم باید در همه محافل، منتهی لازم نیست برای این که از محلی بگذرد که مرد در آنها باشد، اگر در ماشین بنشیند، ماشین محرمی باشد و اینها اشکالی ندارد ولی وقتی که عبور می‌کند از مکانی، آنجا نباید عطر استعمال کند و وقتی که وارد منزل می‌شود اشکالی ندارد، این را فرض کنید که ما زهد می‌دانیم، در حالتی که زهد این نیست، ممکن است که شخص فرهنگ غلطی داشته باشد، فرهنگ او فرهنگ باطلی باشد، یا اینکه نسبت به این مسئله بی‌توجه است و یا اینکه این فرد که رغبت ندارد نسبت به مسائلی که خب افراد دیگر به او رغبت دارند به خاطر اینکه توانش را ندارد، من این شعر از دوران کوچکی یاد می‌آید، پنج

شش سالگی من این شعر را حدوداً حفظ کردم وقتی که با مرحوم آقا می‌رفتیم این طرف و آن طرف، در تاکسی، گاهی اوقات این شعر بود:

در جوانی پاک بودن شیوه ورنه هرگبری به پیری

بعضی‌ها که نمی‌توانند به این مسائل بپردازند چون نمی‌توانند، توانش را ندارند، نه اینکه زاهد است، زاهد کجا بود؟ اگر گیرش بیاید هزارتایش هم بله، نمی‌تواند بیچاره از عهده یکی هم برنمی‌آید. خب اینکه زهد نیست، یا آن کسی که فرض بکنید در مثلاً غذای فلان می‌خورد و این حرفها حالا اگر بخواهد یک خرده غذای سنگین بخورد شب روی دلش می‌ماند، مجبور است نان و پنیر، نان و سیب زمینی و یا نان و عدس بخورد، همینطور می‌ایستد و نگاه می‌کند و خلاصه حسرت که الآن دارند غذاهای لذیذ و اینها در قبالش در سفره است، آن وقت مردم می‌گویند ای عجب این به به این چه زهدی دارد، چه خلوصی دارد، نان و پنیر می‌خورد، نان و پنیر و سبزی می‌خورد، خود بنده خدمت رفقا عرض نکردم، خود بنده در بسیاری از اوقات واقعاً میل به غذا ندارم، برای خود شما هم اتفاق افتاده، من نان و پنیر و سبزی را بر هر غذای دیگری ترجیح می‌دهم، حالا بنده زاهد شدم، نه اصلاً میل ندارم، درست شد!

پس این یکی از مصادیق زهدی که به غلط در میان جامعه و در میان عوام این گونه افراد به زهد و به اعراض از دنیا هستند به واسطه نبود وسائل و آلاتی است و قدرت و توانی است که این شخص از آن وسائط استفاده کند، منتهی از آنجائی که ما عقلمان فقط در چشم و گوش ما هست و غیر از چشم و گوش چیز دیگری را نمی‌فهمیم، وقتی که نگاه می‌کنیم می‌بینیم، یک نفر در سر سفره نشسته، فرض کنید فلان چیز را می‌خورد و غیر آن نمی‌خورد می‌گوییم این آدم زاهدی است، حالا این روی چه این کار را کرده، که ما خبر نداریم، برای چه این کار را کرده، ما اطلاع نداریم، وقتی بینیم یک نفر یک لباس می‌پوشد، می‌گوییم این آدم زاهدی است، لباس مندرس می‌پوشد، می‌گوییم آدم زاهدی است، به وضعیت سر خودش نمی‌رسد، می‌بینیم این آدم زاهدی است.

هر روز پیغمبر وقتی که از منزل می‌خواستند خارج شوند موهای خودشان را شانه می‌کردند و محاسنشان را شانه می‌کردند، عائشه نقل می‌کند می‌گوید ندیدم رسول خدا از منزل خارج شود بدون اینکه جلوی آئینه موهای سر و موهای لحيه و محاسن خود را حضرت شانه نکند، می‌گفت ندیدم یک مورد حتی پیغمبر اینطور خارج شود، رهبران ما اینطوری هستند، آن وقت حالا انسان با هر سر و وضعی و به هر کیفیتی و بگوید این هم زاهد است، نه آقا جان، این زهد نیست، این شلختگی است! این زهد نیست، این هر دم بیلی بودن است، این بی تفاوت به ملاکها و ارزشهای اخلاقی بودن است، آن کسی که می‌آید با هر لباس و با هر جوراب و هر وضعیتی، و موجب اذیت دیگران می‌شود این آدم آدم نفهمی است! این آدم آدم زاهد نیست، این بی خود می‌کند در مسجد بیاید و بقیه را اذیت بکند! این برخلاف سنت پیغمبر الآن دارد کار حرام انجام

می دهد که در مسجد و حسینیه و امثال ذالک دارد می رود، نه، این غلط است، این فرهنگ فرهنگ غلط است، این فرهنگ فرهنگ افراد اوباش و افراد بی نزاکت و بی اهتمام نسبت به ارزشهاست، این یک مطلب است.

مطلب دوم اینکه این مطلب یک مقداری بالاتر است و دقیقتر، نسبت به زهد و او این است، انسان وقتی که در یک حالی قرار می گیرد و در یک موقعیتی قرار می گیرد، نفس او آن حال و آن موقعیت را برای خود می پسندد، منظور از رسیدن به لذات دنیا چیست؟ اینکه انسان لذت ببرد، منظور و مقصود از اینکه انسان غذای مناسب بخورد، از غذاهای لذیذ استفاده نکند، آن احساس نفسانی است، احساس شهوت نفسانی است که در استفاده از غذاهای لذیذ و اینها برای انسان پیدا می شود، غیر از اینکه چیزی نیست، اگر انسان فرض کنید که یک غذای گران قدر، گران قیمتی که بیست هزار تومان فرض کنید که قیمتش هست، بخورد و از نقطه نظر ذائقه هیچ فرقی با نان و پنیر نکند، خوب می گوید چرا بروم بیست هزار تومان بدهم، خوب می روم دویست تومان می دهم، یک سیر پنیر می گیرم با یک مقداری نان و سبزی و، آنچه که الآن باعث می شود، این نوع مسائل مطرح باشد، بخاطر همان احساس شهوانی در اکل است، در مآکل و در کیفیت این است مسئله، یا اینکه آن کسی که فرض بکنید که بهترین لباس را می پوشد، لباس گران قیمتی که دویست هزار تومان، سیصد هزار تومان قیمت آن است و می آید بیرون، برای چه این کار را انجام می دهد، بخاطر اینکه مردم ببینند، حالا اگر فرض کنید که در بیابان است، خوب فرض کنید بدون لباس هم راه می افتد، خوب کسی نیست که بیاید ببیند، آن احساس لذتی که برای این پوشش، اینها را خدمتان عرض می کنم تا اینکه به کلام امیرالمؤمنین می خواهیم برسیم راجع به این قضیه رفقا متوجه بشوند که منظور حضرت چیست؟ آن کسی که با این پوشش از منزل خارج می شود، برای که این ببیند به به عجب لباس شیکی پوشیده، آن ببیند و بگوید ببین چه تیپی دارد، آن ببیند به به عجب چه نمی دانم چیزی دارد خلاصه، حالا اگر فرض بکنید که یکی آمد بیرون در خیابان دید هیچکس نیست می گوید، مگر من چه آدم احمقی بودم، فرض کنید که یک روز تعطیل است، آیا دیدید شده کسی در روز تعطیل که هیچکس در خیابان نیست و در رفت و آمد نیست بلند شود بهترین لباسش را بپوشد؟ خب بیاید بیرون چه کسی می بیند، کبوترها بیایند تماشا کنند، گنجشک ها بیایند ببینند، نه، پس این لذت میشود یک لذت نفسانی.

به من نگاه کنید ببینید من چه لباسی دارم، می رود در مجلس به من نگاه کنید ببینید چه سر و وضعی دارم در خیابان، حال دیگر در درونش، نفسش، فکرش و قلبش چه می گذرد.

آن زمان سابق مرحوم آقا وقتی که بعضی را در این ماشین های کذائی می دیدند ماشین هائی بود خدا قسمت کسی نکند، می فرمودند ... **إِلَى جَهَنَّمَ وَ بَسْ الْمَاهِدُ** **﴿ال عمران، ۱۲﴾** وقتی نگاه می کردند به حال آن کسی که در این ماشین نشسته و آن صورت برزخی آنها می دیدند ما که نمی دیدم وقتی که می دیدند به به نشسته،

منظورم همان زمان سابق و اینها است دیگر، وقتی که نشسته یک نگاهی به بیرون می‌کند، اینها همه‌اش چیست، به به به خوب رفتی خیلی جای گرم است خیلی جای خوبی داری گرم نرم، می‌فرمایند الی جهنم و بئس المسیر همچنین آدم بدنش می‌لرزید خدا یک وقت به سرما نیاورد خدا یک وقت این مسائل را برای ما پیش نیاورد، عجیب است، خیلی عجیب است، چطور شیطان می‌آید؟ **زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** (التوبة، ۳۷) اعمال ما را برای جلوه می‌دهد، کارهای ما را، حرکات ما را، مرکب‌های ما را سوار شدن های ما را پیاده شدن های ما را صف کشیدن‌ها، بفرماید آقا اینها را می‌آید برای ما جلوه می‌دهد حالا اگر انسان بیاید بیرون و ببیند که هیچ کسی نگاهش نمی‌کند خوب می‌رود لباسش را عوض میکند و با یک پیراهن و شلوار می‌آید بیرون با یک لباس ساده، بیرون خیلی برایش اهمیت ندارد یا این که فرض کنید می‌رود مثلاً فلان باغ را تهیه می‌کند، تمام اینها برای چیست؟ آن حالت درونی و آن حالت ارضاء نفسانی و لذتی را که انسان آن لذات را احساس می‌کند داعی و علت برای این مسائل این است.

حالا همین وضع ممکن است تغییر پیدا کند، یعنی نفس انسان در یک وضعیتی باشد که اصلاً کیفش لذتش به این باشد که لباس او لباس خوب نباشد، اگر یک وقت لباس خوب بپوشد ناراحت است، این مسئله که خدمتتان می‌خواهم بگویم باید توجه کنید تا اینکه آن کلامی که پیغمبر فرمودند به حضرت زهرا سلام الله علیهما، این پرده را عوض کن پرده دیگر بیاور، آن بدانیم در کجاست و اینی که من الآن می‌خواهم بگویم در کجاست چه جاهایی با همدیگر مختلف است و فرق دارد.

انسان در یک وضعیتی قرار می‌گیرد که اصلاً از خوردن غذای خوب ناراحت است، گاهی اتفاق می‌افتد، چطور، مثلاً شما در یک جمعی هستید، می‌بینید افراد همه اشتیاق دارند به یک نوع غذا و فلان و این حرفها، شما خودتان را در میان آن جمع یک حالتی به خود می‌دهید، یک پوششی انسان دور خودش قرار می‌دهد، خودش را در آن پوشش محصور می‌کند، و وقتی که در آن پوشش محصور شد از میان افراد جدا میشود، و با دید دیگری نسبت به آن جمع و اجتماع نگاه می‌کند خود را از دیگران بالاتر می‌بیند لذا عارش می‌آید که با آنها هم‌رنگ بشود و یک رنگ بشود و در جماعت آنها شرکت کند، کنار سفره می‌نشیند فقط پنیر و نان می‌خورد، می‌گویند نه من میل ندارم من به این چیزها میل ندارم در حالی که اگر این جماعت نبودند از اول سفره تا آخر سفره را درو کرده بود، چرا این کار را می‌کند جلوی اینها پس این لذت نفسانی، این خودش این هیچ تفاوتی نمی‌کند هیچ و صد هزار بار بدتر از آن وقتی است که انسان بیاید و به غذای لذیذ بخواهد روی بیاورد آن جنبه اش فقط یک جنبه حیوانی دارد و پایین تر از مرتبه انسانی است، اما این جنبه‌اش جنبه نفسانی دارد این واویلا است، آن وقتی که انسان در کنار بقیه بنشیند و ببیند همه به او نگاه می‌کنند و فقط

این یک سیب زمینی برداشت و خورد یا یک چغندر برداشت و خورد آن موقع آن لذتی را که می‌برد از هزار طاووس و قرقاول خوردن به پای این نمی‌رسد، این که من خدمتتان عرض می‌کنم من بودم.

یک نفر بود در زمان خود مرحوم آقا، این یک وضعیتی داشت، و وقتی که از مرحوم آقا فاصله گرفت در یک افکاری افتاد در یک انحرافی قرار گرفت از جمله در دام شیطان واقع شد، و شیطان به صورت امام علیه السلام برای او تجلی کرد، شیطان را می‌دید خیال می‌کرد امام علیه السلام را دیده است، مطالب را از او می‌شنید خیال می‌کرد دستورالعملها از ناحیه حضرت آمده، این را به خود من می‌گفت، از جمله کارهایی که او کرده بود این بود، وقتی که بر سر یک سفره می‌نشینی از آن سفره نخور آن سفره بر تو حرام است! غذای تو غذای خاص است که باید از اعلا مراتب علین از آن درجات بیاید! این غذاها برای حرام است، آن وقت می‌آمد منزل مرحوم آقا، با اینکه یک اقتران خیلی نزدیک نسبی با مرحوم آقا، داشت سفره پهن می‌شد، سفره ولی خدا در منزل پهن می‌شد این سفره بر او حرام است! عجب آدم احمقی بود. می‌رفت گوشه و کنار می‌نشست، همه می‌خوردند و این نگاه می‌کرد و وقتی به او نگاه می‌کردی می‌دید در چه عالمی از کیف و لذت این الآن دارد غوطه می‌خورد، در یک چنین وضعیتی است آن هم سفره یک همچنین عالمی، یک همچنین فردی با این خصوصیات و با این موقعیت و حتی این مجاز نیست که از این سفره بخورد، نه از سفره افراد عادی، خب افراد عادی که به جای خود، و این فرد که در منزل یک همچنین شخصی بیاید و حتی این سفره برای او حرام است یک لذت نفسانی در او به وجود می‌آورد همچنین از آن بالا که اصلاً نمی‌شد او را پایین آورد، ملاحظه کرده‌اید موشک‌ها چنان با سرعت بالا می‌روند، او می‌رفت بالا که از این موشک‌ها هم بالاتر، همین طور کنار می‌نشست و کیف می‌کرد که دارد نگاه می‌کند.

البته نمی‌دانم یک دفعه گفتم این قضیه را و سر به سرش هم گذاشتیم و خلاصه، دیگر کار به جایی رسید، یک وقت در یک قضیه‌ای مرحوم آقا وقتی که در یک جلسه‌ای بودند من را فرستادند، گفتند برو ایشان را دعوت کن مشروط به این که اگر می‌آیند اینجا از غذای و میوه اینجا بخورند خیلی صریحاً، این بازی‌ها اینجا نیست، امام زمان نیست، بلکه شیطان است هرکسی هست در خانه خودت، این جا حساب دارد، کدام امام زمان می‌آید و می‌گوید در حضور مردم مؤمن یک همچنین غلط کاری‌ها و مزخرفاتی را انسان بیاید انجام بدهد! کدام امام زمان می‌گوید این غذا حرام است بر شما! ولی برای ولی خدا حلال است! این رسم و فرهنگ اسلامی است که وقتی که صاحب منزل یک غذایی تهیه کرده و یک زحمتی کشیده فرد بیاید همینطور کنار سفره بنشیند و همین طور نگاه کند و بعد هم بقیه بردارند بخورند، این درست است؟ این کدام فرهنگ است، این فرهنگ فرهنگ حیوانات است نه فرهنگ یک انسان، فرهنگ یک شخصی که شخصیت دارد و خداوند به او عقل و وجدان داده است اگر تو یک همچنین سفره‌ای در خانه‌ات بیاندازی من بیایم خورشت می‌آید! اگر زنت این همه زحمت کشیده باشد و این همه رنج برده باشد، برای اینکه مهمان که می

آید از این دست رنجش استفاده کند انسان بیاید آنجا بنشیند و فقط نان و پنیر بخورد خدا را خوش می‌آید؟ خلاف است این کارها، انسان باید تعقل داشته باشد فرهنگ باید داشته باشد، انسانیت باید داشته باشد به شخصیت افراد احترام باید بگذارد، به آن زحمتی که آن زن، مرد و خادم کشیده احترام باید بگذارد، اینها نفوسی هستند که در اینجا رنج بردند حالا بنده بیایم بگویم نه این برای من بد است نمی‌خورم خب از اول بگو این را من نمی‌خورم ما رفتیم پیش این فرد بعد از یک مقداری مقدمه و صحبت و اینها گفتیم که خب یک همچنین پیغامی هست **وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** ﴿العنکبوت، ۱۸﴾ خلاصه اگر می‌خواهید بیایید آنجا باید به این نحو باشد، آقا یک مرتبه دیدیم ایشان رفتند در فکر و با اعلی حضرت امام زمان جنی خودشان رابطه برقرار کردند رنگش تغییر پیدا کرد، یک دفعه سرش را بلند کرد و گفت نخیر اجازه نمی‌دهند، گفتم عجب، گفتم هیچ تبصره‌ای، استثنائی، قانونی درونش نیست؟! فلانی حضرت فرمودند؟ یک خرده این طرف و آن طرف شد و خب با ما هم دیگر نمی‌توانست... خلاصه، گفت نه نمی‌توانم گفتم حالا نمی‌توانی به حضرت بگوئی این یکی را اجازه بدهد، هرچی می‌خواهد بگوید این یک جا را خلاصه، یک خنده‌ای به زور کرد و گفت نه نمی‌توانم، گفتم پس لطفاً تشریف بیاورید، بله

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

ببینید دور افتادن از منبع، انسان را به کجاها می‌کشاند به جاهائی می‌کشاند که انسان اصول اولیه انسانی را زیر پا می‌گذارد، اصول اولیه معاشرت را و فرهنگی را که پیغمبر فرمودند آن کسی که مهمانی وارد منزل او می‌شود خیرات و برکات را با خودش می‌آورد و وقتی که از منزل خارج می‌شود با خودش شر و بدیها و ضررها را از خودش خارج می‌کند و تبدیل به ضد فرهنگ می‌شود کلام امام علیه السلام، که امیرالمؤمنین را دعوت کرده بودند برای منزلشان، حضرت فرمودند می‌آیم در منزلتان به شرط این دو چیز، یکی این که خودت را به زحمت نیاندازی، دوم این که از بیرون چیزی نگیری آن چه که هست بیاوری، سومی هم شوخی کردم در واقع گفتند هر چه که هست از ما پنهانش نکنی، هرچه هست بیاورید، دیگر حالا یک خورده، یک مزاحی هم بود، چون حضرت مزاح هم خیلی می‌کردند، اصلاً به مزاح معروف بودند امیرالمؤمنین هر چه هست هم از ما پنهانش نکن در آن صندوق خانه و آنها بردار بیاور، خلاصه، درست شد، این رفتار امیرالمؤمنین بود با اصحاب و تعلیم به ما.

حالا ما بلند شویم برویم سر یک سفره بنشینیم و مؤمنین آمدند این قسم عمل بکنیم، این چه رسم است؟ آن امام زمان توی سرت بخورد، آن امام زمان نیست آن شیطان است و بعد مرحوم آقا پیغام دادند آن کسی را که تو امام زمان می‌دانی و از او داری اطاعت می‌کنی او شیطان است روزی نیاید که بگوئی بزرگان دیدند و مطلب را برای ما فاش نکردند، ولی چه سود، که بزرگان رفتند و هنوز در دام شیطان گرفتار، خدا

می‌داند کار به کجا می‌کشد، خب برای چه، سفره را پهن کردند گفتند بیا بنشین، چرا می‌گوئی نه، چرا انسان بخل کند وقتی که خدا نعمت را گذاشته چرا انسان سرپیچی کند وقتی که مفت و مجان در اختیار انسان قرار دادند، انسان به این طرف بزند به آن طرف بزند، لیت، لعل، شاید، باید، اگر، امروز و فردا و به همین کیفیت بگذرد این حالت حالتی است که باعث می‌شود انسان نسبت به مسائل دنیا زهد بورزد، یعنی بی تفاوت باشد این حالت، حالت نفسانی است و حالت شیطانی، درست شد این همان مطلبی است که خدمت رفقا عرض کردم هزار بار شنائش و زشتی و قباhtش بیشتر است از این که انسان بخواهد.

در آن مرتبه قبل باشد در آن مرتبه قبل، مرتبه افراد خام است افراد عوامند، افرادی هستند که خیلی توجه ندارند نمی‌خواهند حالا توجه هم پیدا نکنند ولی این مرتبه مرتبه‌ایست که خود نفس می‌آید و لذات برای او دیگر به نحو دیگری خواهد بود. آن لذت حسی، زبانی، لمسی، بویائی و شنوائی برای او تبدیل به لذت برزخی می‌شود گرچه خود این لذات جنبه برزخی دارد و جنبه مادی ندارد ولی بالاخره به واسطه است، به واسطه حس است که انسان به آن لذات برزخی می‌رسد، اما این لذت، لذت بلا واسطه است بلا واسطه نفس در برزخ، منتهی برزخ ظلمانی، نه برزخ نورانی، در لذت برزخی گرفتار می‌شود آن وقت دیگر چه کسی می‌تواند انسان را در بیاورد! آن وقت دیگر در اینجا اگر بهترین غذا را جلوی انسان بگذارند انسان اصلاً نگاه نمی‌کند، کیف می‌کند که گرسنه است، لذت می‌برد و وقتی که به زور دو قاشق در دهان انسان غذا بریزند از این که دیگر گرسنه نیست انگار کوه را بر سرش خراب کردند.

این علامتش است. خب تو که گرسنه نیستی، به زورهم فرض کنی که غذا بریزند... بعضی‌ها هستند که معده‌شان، مریشان ناراحتی دارد و با همین اینسرتها و لوله‌ها غذا می‌ریزند در معده‌شان، خب این هم غذا بریزند همین که احساس سیری بکند، این فرد که دیگر گرسنه نیست، اصلاً او را از بین می‌برد، بیایند یک لباس تمیزی بر او بپوشانند اینی که الآن لباسش عوض شده و آن قیافه شش در چهارش جلوی همه مشاّر بالبنان هست و با آن وضعیت غیر طبیعی و غیر متعارفش یک لباس عادی پوشیده است.

مرحوم آقا گاهی بعضی افراد را می‌دیدند! می‌فرمودند برو لباست را عوض کن و می‌فهمیدند قضیه کجاست، می‌دیدند بعضی از افراد محاسنشان را دراز کردند برو نصفش را بزن، و این دراز کردن محاسن رو حساب است نه برای خدا، گفتند برو بزن، می‌دیدند وضعیتشان نسبت به بعضی از مسائل حالا دیگر خب خیلی مطالب هست می‌گویند برو این کار را بکن، چرا چون نفس از آن حد اعتدال خودش خارج شده است، آن جنبه روحانی و و نورانی اعمال برای او تبدیل به جنبه ظلمانی شده و جنبه ظلمانی برای او نورانی شده، می‌خواهند این را عوض کنند و برگردانند. این شخص در یک همچین وضعیتی برای او این مسئله است.

یک شخصی بود در همان زمان سابق یکی از دوستان می‌گفت از اهل علم و اینها بود وقتی در خیابان با او ملاقات کرده بود گفت شنیدم شما فلان موقعیت و پست را پیدا کردید، یک مرتبه شخص ناراحت شد،

آقا مگر من به شما چه کردم، که شما یک همچین تهمت را دارید به من می‌زنید، مگر من چه بدی به شما کرده‌ام، خب گذشت، یک ماه، دوماه، سه ماه، بعد از چند ماه دیگر، همین شخص در همان وضعیتی که او را نسبت به خودش اتهام می‌دید به همان جا رسید و نه تنها به آنجا رسید، خب آن یک چیز معمولی و عادی بود، و برای خیلها هم مستحسن است، ولی صحبت‌هایی که در یک همچین موقعیتی می‌کرد صحبت‌هایی بود که از شأن یک فرد عادی هم پایین تر بود، چه شد؟ این که قبلا اتهام بود، چه شد یک مرتبه صد و هشتاد درجه این اتهام عوض شد و تبدیل به یک کار مستحسن شد و بلکه ضروری شد و حتی از دیگران هم جلو افتادی، در حرفها و در مسائل و در پیشنهادها و در مطالبی که گفته می‌شد جلو تر افتادی، مطالبی که حتی دیگران هم نمی‌گویند حالا باید افراد از شما بشنوند، چرا؟ چون او در آن موقعیت هنوز خودش را نیافته بود، این مطلبی که بیان کردم برای این است، حالتی داشت که احساس می‌کرد در یک همچین حالتی اگر او هم مثل بقیه و سایر افراد باشد مردم نسبت به او فلان نظر را دارند خودش را دور می‌دید اما وقتی ورق برمی‌گردد و با یک وسائل و وسائلی یک همچین زمینه‌ای فراهم می‌شود و آن شخص در یک همچین زمینه‌ای قرار می‌گیرد حالش برمی‌گردد، معلوم می‌شود حال آن موقعش مجاز بوده نه حقیقت، مقطعی بوده نه واقع، تخیلی بوده نه حقیقت، تخیلی بوده خیال می‌کرده نسبت به این مقام و موقعیت چشم ندارد، خیال می‌کرده نسبت به این مسائلی که دیگران نسبت به آنها کوشا و پر اهتمام و پر حرارت هستند، نسبت به آنها تمایل ندارد بلکه تمایل برعکس دارد، اما وقتی که با یک زمینه‌هایی قرار می‌گیرد پا را جلوتر می‌گذارد و بقیه که به گردش نمی‌رسند، صبر کن کجا داری می‌روی بگذار رفقای هم برسند، تو که هشت ماه پیش که آنطور می‌گفتی. چه شد، ملاک‌ها عوض شد، بله ملاک‌ها عوض شد! آسمان و زمین تغییر نکرد، آن چه که در درون بود ظاهر شد و مشخص شد واقعی در کار نبوده مشخص شد حقیقتی در پی کار نبوده، خیال بوده، نفسش در آن موقع نسبت به این مسئله این حالت را داشته، حالت تهاجمی، نفور و انکار داشته اما وقتی که موقعیت عوض می‌شود نفس خودش را با موقعیت جدید چه کار می‌کند، هماهنگ می‌کند و بعد حالا دیگر اینجا بستگی دارد که این نفسش چه قدر می‌تواند در این بین، جولان بدهد می‌بینیم نه دیگران هم پشت سرش گذاشته، دارد می‌رود اصلا، با حرکت صوت و حرکت نور همینطور دارد می‌رود جلو، این یک مسئله‌ای است که وقت گذشته و ما آن مقدماتی که گفتیم برای رسیدن به این جا بود.

انشاءالله رفقا راجع به این مسئله فکر کنند مطالبی که در این به نظر می‌آید اینها را مرور کنند و مهم این است که همان طوری که گفتم ما خودمان را بیابیم و ببینیم، حالا در جلسه بعد انشاءالله خدمت رفقا به طور وضوح راجع به این قضیه، مطالبی را بیان خواهیم کرد که ملاک‌هایی را ما به دست بیاوریم تا این که خودمان را نزدیک کنیم، شاید به آن مرتبه واقع صد در صد نرسیم به هر مقداری که می‌توانیم افکار خودمان را یک دگراندیشی در آن بکنیم، موقعیت خودمان را بدانیم، آیا موقعیتی است که خودمان پسندیدیم برای

خودمان یا نه جریان امور این موقعیت را برای ما پیش آورده و اگر این موقعیت عوض بشود چه حالی پیدا می‌کنیم و چه عکس‌العملی از ما نسبت به وضعیت جدید سر می‌زند، انشاءالله این مطالب برای جلسه آینده به حول و قوه خدا بیان می‌کنیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد